



سعید غلامحسینی / شهروند

روایت امدادگران داوطلب و عکاسی که در ساعات اولیه بعد از سقوط هواپیمای بین‌المللی اوکراین در محل سانحه حضور داشتند

مثل آینه ترک برداشتیم

مرضیه موسوی ۱۸ دی است. یک سال گذشته اما انگار همین امروز صبح خبرصابت موشک به هواپیمای اوکراینی و سقوط این هواپیمای مسافربری به گوش مان رسیده. زخم ترمیم نشده‌ای، داغ این حادثه را از ساعت ۶ و ۱۹ دقیقه صبح یک سال پیش تاکنون تازه نگه داشته و یاد ۱۷۶ خدمه و سرنشین این هواپیما را از خاطره جمعی ما بیرون نبرده است.

امدادگران داوطلبی که از دقایق اولیه خودشان را به محل حادثه رسانده بودند صحنه حادثه را با تمام جزئیات، مثل روز اول در ذهن دارند و آن را مرور می‌کنند. حضور در گستره وسیعی که محل سقوط هواپیما بود، جست‌وجوی پیکر جانباخته‌ها و جمع‌آوری وسایلی که خیلی از این مسافران به‌عنوان یادگاری و سوغات برای زندگی تازه‌ای که در پیش داشتند سخت‌ترین عملیات را برای امدادگران هلال احمر رقم زد. روایت این رویارویی از میان صدای بغض‌آلود امدادگران و عکاس حاضر در محل حادثه بیرون کشیده شده است.

مهدی محمدلو

نجاتگر، عضو تیم واکنش سریع هلال احمر شهروند
دنبال روزنه‌ای از امید می‌گشایم



ساعت ۶ گذشته بود که تلفنم زنگ خورد. خبر سقوط هواپیما در نزدیکی شهریار که جزئیات چندانی نداشت. به سرعت خودم را به ساختمان هلال احمر رساندم و به همراه رئیس

شعبه و دو نفر دیگر به محل حادثه، درست در مرز رباط کریم و شهریار رفتم. تاریخ و روشن صبح بود. نیم ساعت از سقوط گذشته بود که به محل حادثه رسیدیم. امدادگران رباط کریم آنجا بودند و دو واحد از نیروهای آتش‌نشانی، گله‌های آتش‌نور گوشه و کنار زمین به چشم می‌خورد. مردم محلی که صدای انفجار را شنیده بودند کم‌کم پیدایشان می‌شد تا بدانند چه خبر شده. وقتی چشمم به محوطه اطراف ورزشگاه شاهد شهر که هواپیما در آن سقوط کرده بود افتاد، آنچه می‌دیدم را باور نمی‌کردم. شدت حادثه را می‌شد از قطعات پراکنده هواپیما روی منطقه وسیعی از زمین حدس زد.

از یک طرف احتمال زنده ماندن سرنشینان در چنین حادثه‌ای را بعید می‌دیدیم. از طرفی تجربه حوادث گذشته می‌گفت ممکن است هنوز امیدی برای پیدا کردن فردی زنده وجود داشته باشد. همه منطقه را گشتم. هیچ علامتی از صدا، تحرک و حضور بازمانده‌ای از حادثه به چشم نمی‌خورد. باین حال وجب به وجب منطقه را جست‌وجو کردیم. انگار میان آن همه آشوب دنبال روزنه‌ای از امید بودیم. چیزی

نبود. منطقه را تثبیت کردیم تا برای حضور امدادگران و نیروهای عملیاتی بیشتر آماده باشد. مدیرعامل استان تهران که فرماندهی عملیات را برعهده داشت ناامیدانه بچه‌ها را توجیه کرد که باید منطقه را دشت بانی کنیم.

تأیید از این حادثه در عملیات‌های زیادی حضور داشتیم و حادثه‌های تلخ و صحنه‌های تکان‌دهنده زیادی را از نزدیک دیده‌ام. هیچ وقت تصور دیدن بدن‌های تکه‌تکه شده و رنجور برای من و دیگر امدادگران عادی نشده. ما یاد گرفته‌ایم در ساعات عملیات به خودمان مسلط باشیم تا بتوانیم حادثه را مدیریت کنیم. با این حال صدای نفس‌نفس زدن بچه‌ها از آسوبی که در دل‌شان بود خبر می‌داد. دندان‌هایم را به هم فشار می‌دادم و حواسم به نیروهای عملیاتی بود که از شدت حادثه منقلب می‌شدند و توان خودشان را از دست می‌دادند و نیاز به کمک داشتند. بوی سوختگی هنوز در هوا پخش بود. آنچه در دشت‌های شاهد شهر پیش‌رویمان گسترده شده بود لحظه به لحظه به روح مان پنجه می‌کشید.

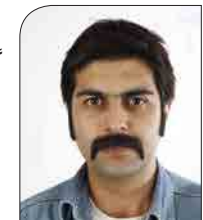
طاقت مان کم شده بود و حتی تحمل شنیدن صدای بالگرد اورژانس که در نزدیکی مان به‌هوا بلند شده بود را هم نداشتیم. یکی از بچه‌ها پیشم آمد و گفت من دیگر کشتن ندارم. انگار باید دو حادثه را مدیریت می‌کردیم؛ یکی فاجعه سقوط هواپیما و یکی در خود شکستن نیروهای عملیاتی که ساعات اولیه در محل حادثه بودند و تمام توان‌شان یکبار خالی شده بود. تصویر کفش‌ها و لباس‌ها و وسایلی و تکه‌های هواپیما که همه جا پخش شده بود هنوز هم از ذهنم پاک نشده. تازه بعد از پایان عملیات، فرصت فکر کردن به آنچه بر همه ما گذشته بود را پیدا کردم. پیام‌های قربانیان حادثه، عکس‌ها و اسم‌ها و خاطراتی که از آنها منتشر می‌شد دیوار بزرگی از غم را روی سرم خراب می‌کرد. فیلم‌های لحظه حادثه را بارها با نایابوری نگاه کرده‌ام اما همچنان برام تازه‌گی دارد. ۱۹ سال است به‌عنوان امدادگر و نجاتگر در حوادث مختلف حضور داشته‌ام، اما تلخی و سختی حادثه سقوط هواپیما بین‌المللی اوکراین برام با هیچ حادثه دیگری قابل مقایسه نبود.

محمد جوآزاده

عکاس روزنامه شهروند

چیزهایی که نمی‌شود راحت از کنارشان گذشت

دقایق اولیه حادثه بود که در گروه مجازی روزنامه، یکی از همکاران خبر سقوط هواپیما را ارسال کرد. کوله دوربینم که همیشه آماده عکس است را برداشتم و خودم را به سرعت به سازمان امداد و نجات هلال احمر



رسیدم امدادگرهای پیکرهای جانباخته‌ها را در کارها قرار داده بودند و مشغول جمع‌آوری وسایل و مدارک بودند.

حال هیچ‌کس سر جای خودش نبود. امدادگران و نیروهای آتش‌نشانی و افراد دیگر که برای کمک آمده بودند با احتیاط مشغول جست‌وجو بودند. هنوز از گوشه و کنار دود سیاهی، خسته و بی‌جان به آسمان می‌رفت و در هوا محو می‌شد. به اندازه کافی عکس‌های خبری گرفته بودم و به سراغ عکاسی از جزئیات رفتم. از اولین چیزهایی که روی زمین دیدم یک پاسپورت اوکراینی بود. یکی از ماموران می‌گفت اگر مدارکی روی زمین دیدیم به آنها تحویل دهیم. مدارک و وسایلی که پیدا می‌شد جداگانه جمع‌آوری می‌شدند. مهم‌ترین دغدغه گروه‌هایی که آنجا حضور داشتند این بود که تمام وسایل را پیدا و جمع‌آوری کنند.

چشمم به کتاب حافظی افتاد که ورق‌هایش روی زمین پرپر شده بود. دفتر نقاشی کودک، کتاب تعلیمات دینی، رمان و کاغذهای پرپر شده دیگر هم جابه‌جا روی زمین افتاده بود. عکاس‌های دیگر هم از راه رسیده بودند. سنگینی فضا از توان همه ما بیرون بود. پای یکی از عکاس‌ها سست شده بود و صدای هق‌هق بلند شد. بقیه بچه‌ها دورش حلقه زده بودند و زیر بغلش را گرفتند و او را آرام کردند. انگار صاحب عزایی را دلداری بدهند و آرام کنند.

عکاسی می‌کردم و محوطه را دور می‌زدم که چشمم به یک کارت پرواز افتاد. متعلق به مسافری اهوازی بود. این را بعدا که اسم آن مسافر را در اینترنت جست‌وجو کردم فهمیدم. چیزهایی روی زمین بود که نمی‌شد از کنارش راحت گذشت. کفش، لباس، عروسک، کتاب، عینک و هر چیزی که روی زمین می‌دیدیم چهره محوی از صاحبان‌شان در ذهن مان می‌ساخت و فکر کردن درباره این حادثه را سخت‌تر می‌کرد. بعدا جزئیات بیشتری از زندگی کشته‌شدگان این حادثه شنیدیم و دیدیم و خواندیم که هر کدام به اندازه لحظه ورودمان به محل حادثه تکان مان داد. مثل شیشه یا آینه‌ای که ترک برداشته، چیزی درون ما ترک برداشت که نمی‌شد ترمیمش کرد. بعید می‌دانم هیچ‌کدام از افرادی که آن روز در محوطه سقوط هواپیما حضور داشتند توانسته باشند آنچه دیده‌اند و بر آنها گذشته را فراموش کنند.

حسن قوامی

نجاتگر داوطلب، عضو تیم واکنش سریع شهرستان شهریار
سخت‌ترین عملیات عمرم



هواپیما در منطقه خلج‌آباد، نزدیک زمین ورزشی و پارک پشت این ورزشگاه سقوط کرده بود. گرگ‌ومیش صبح بود که ما به محل حادثه رسیدیم. درست نمی‌دانستیم با چه حادثه‌ای روبه‌رو هستیم. فقط سقوط هواپیما به ما گزارش شده بود و وقتی به منطقه نزدیک شدیم، درختان باغ‌های اطراف را دیدیم که هواپیما در حال سقوط شاخه‌هایشان را شکسته بود. تکه‌هایی از دیوارهای ورزشگاه از شدت برخورد هواپیما فرو ریخته بود. تکه‌های متلاشی شده هواپیما را می‌شد در وسعت زیادی از منطقه دید. لحظه ورود به منطقه، حساسی شوکه شدیم. به‌عنوان اولین تیم حاضر در محل، باید



همه‌جا را سریع مشاهده می‌کردیم و برای اعزام نیروها و تجهیزات لازم گزارش می‌دادیم. همین‌طور که هوا کم‌روشن می‌شد، جزئیات بیشتری از حادثه را می‌شد در اطراف دید. باید از آنچه در منطقه بود مستندنگاری می‌کردیم. اما با هر قدمی که برمی‌داشتیم راه رفتن برام سخت‌تر می‌شد. تکان‌دهنده‌ترین ماموریت عمرم را تا آن سال رفته بودم. نیروهای عملیاتی‌ای در محل بودند که تحمل‌شان تمام می‌شد و بی‌قراری می‌کردند. آنها را از محل حادثه دور می‌کردیم و می‌گفتم اگر توان تحمل این ماموریت را ندارند از محل حادثه دور شوند. هر کدام از ما، چه آنها که بی‌تابی را می‌شد در رفتارشان دید و چه آنها که حرفی نمی‌زدند، نیاز به التیام داشتیم. می‌خواستیم حتی شده برای لحظه‌ای چشم‌مان را ببندیم بلکه کمی آرام بگیریم. نمی‌دانستیم یک سال از آن حادثه می‌گذرد و هنوز تک‌تک ساعات و دقایق آن روز در خاطرمان می‌ماند. وسایل مسافران جانباخته در همه‌جا پراکنده شده بود. آلبوم عکس زوجی که تازه ازدواج کرده بودند، دفترچه خاطرات یکی از مسافران که ورقه‌هایش پرپر شده بود، لباس‌ها و اسباب‌بازی بچه‌ها و کفش و حتی سوغاتی‌هایی که مسافران قرار بود با خود به کی‌یف ببرند، همه در منطقه وسیعی پراکنده شده بود. یک سال از آن روزها گذشته اما هنوز هم عبور از کنار محل سقوط هواپیما برای من یادآور سخت‌ترین ماموریتی است که تاکنون در آن حضور داشته‌ام. ماموریتی که سختی آن را صعود به کوه‌های صعب‌العبور و کوهنوردی در سرمای منفی ۳۰ درجه تعیین نمی‌کرد. سختی این عملیات این بود که شاهد از بین رفتن زندگی ۱۷۶ خدمه و مسافر این پرواز بودیم که تا دقایقی پیش به زندگی امیدوارانه لیخنند می‌زدند و خانواده‌های‌شان از همان لحظه خداحافظی منتظر بازگشت‌شان بودند.

شاهین فتحی

مدیرعامل جمعیت هلال احمر استان تهران، مدیر عملیات سقوط هواپیمای اوکراین
باتجربه‌ترین امدادگران هم بی‌طاقت شدند



۱۸ دی یادآور روزهای تلخ و سختی است که بعد از انفجار و سقوط هواپیمای پرواز اوکراین برای همه ما گذشت. آن روز صبح راهی جلسه‌ای در پژوهشکده سوانح طبیعی بودم که رئیس سازمان امداد و نجات با من تماس گرفت و خبر سقوط یک هواپیمای مسافربری در حوالی شهریار را داد. هماهنگی‌های لازم برای اعزام تیم‌های عملیاتی با مرکز کنترل عملیات انجام شد و خودم را سریع به محل حادثه رساندم. وقتی به محل سانحه رسیدیم هنوز همه‌جا دود و آتش به چشم می‌خورد. تکه‌های هواپیما در منطقه وسیعی از زمین پخش شده بود و اولین کاری که انجام دادیم شنیدن نوار عملیاتی اطراف آن محل بود تا رفت‌وآمدها را محدود کنیم و مانع از حضور

افراد غیرمسئول در محل حادثه شویم. فراخوان حضور بیش از ۷۰ تیم عملیاتی را اعلام کردیم و بیش از ۳۷۰ نفر از نیروها به منطقه آمدند تا عملیات با سرعت بالا انجام شود. باتجربه‌ترین امدادگران در این حادثه حضور داشتند. باین حال حضور در این عملیات برای همه ما سخت و طاقت‌فرسا بود و امدادگران فشار زیادی را تحمل می‌کردند. امدادگران در چند نوبت تمام منطقه را متربه‌متر برای پیدا کردن پیکرهای جانباختگان و وسایلی که از آنها باقی مانده بود جست‌وجو کردند. سخت‌ترین موقعیتی که روز حادثه با آن روبه‌رو شدیم مواجهه با خانواده‌های داغداری بود که خودشان را به نزدیکی محل سقوط هواپیما رسانده بودند. سوال‌های زیادی داشتند و ناباورانه از جزئیات حادثه می‌پرسیدند. زخمی که این حادثه روی تن و جان همه ما باقی گذاشت قابل توضیح نیست. امدادگران ما مسئولانه عملیات جست‌وجو را به سرانجام رساندند و حتی بعد از اعلام پایان عملیات، نیروهایی در محل مستقر شدند تا اگر نیاز به انجام ماموریت بود سریع وارد عمل شوند. کما اینکه تا یک هفته بعد از حادثه هم دو تیم عملیاتی به جست‌وجوی موردی پرداختند و هر جا احتمال پیدا شدن شیء باقی مانده‌ای از حادثه وجود داشت به دقت جست‌وجو کردند.